

پژوهش‌های علوم انسانی نقش جهان
سال هشتم، دوره جدید، سال اول، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۵
صص: ۳۹-۶۴

بررسی نسبت اینهمانی و احکام، لوازم و کاربردهای آن در منطق ارسطو

زینب فتاحیان^{۱*}، مرتضی حاج حسینی^۲
۱- کارشناسی ارشد فلسفه-منطق دانشگاه اصفهان
z.fatahian17@gmail.com
۲- دانشیار دانشگاه اصفهان
mtzh.hosseini2006@yahoo.com

چکیده

اینهمانی یکی از اصول اولیه ذهن است و از زمان‌های قدیم مورد توجه فلاسفه و منطق‌دانان بوده است. ارسطو اولین و بزرگ‌ترین منطق‌دانی است که در اثر ماندگار خود به نام ارگانون از اینهمانی سخن به میان آورده است. اما اینکه آیا در منطق ارسطو اینهمانی وجود دارد؟ مراد ارسطو از اینهمانی چیست؟ و از آن چه بهره‌هایی می‌برد؟ آیا وی اینهمانی را به عنوان یک ثابت منطقی معرفی کرده است یا خیر؟ از جمله مسائلی است که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته است.

واژه‌های کلیدی: اینهمانی، همانندی، منطق ارسطو، حمل.

مقدمه

هر گزاره بصورت $(pvv \sim p)$ باید راست باشد؛ به- عبارت دیگر این گزاره یک توتولوژی است. می‌توان دو اصل امتناع تناقض و اصل طرد شق میانی را از اصل اینهمانی - به شیوه‌ای که در زیر نشان داده شده است - استنتاج کرد:
اصل امتناع تناقض:

1. $p \supset p \vdash \sim(p \cdot \sim p)$
2. $\sim pvvp$ impl 1
3. $\sim(p \cdot \sim p)$ dem 2

اصل طرد شق میانی:

1. $p \supset p \vdash pvv \sim p$
2. $\sim pvvp$ impl 1
3. $pvv \sim p$ com 2

همان‌طور که مشاهده می‌کنید این سه اصل ارتباط بسیار نزدیکی به هم دارند و تردید در هر یک مستلزم تردید در دو اصل دیگر است. برای این سه اصل با توجه به حوزه‌های مختلف وجودشناختی، منطقی و روانشناختی صورتبندی‌های مختلفی به شکل زیر ارائه شده است:

الف) صورتبندی وجودشناختی

اصل اینهمانی: هر چیز یعنی هر واقعیت عینی همان چیز است.

اصل امتناع تناقض: هیچ چیز یعنی هیچ واقعیت عینی نمی‌تواند در آن واحد و از جهت واحد باشد و نباشد؛ به عبارت دیگر، هیچ چیز نمی‌تواند در آن واحد و از جهت واحد یک خصوصیت را داشته باشد و همان خصوصیت را نداشته باشد.

اصل طرد شق میانی: هر چیز یعنی هر واقعیت عینی در آن واحد و از جهت واحد یا هست یا نیست؛ به عبارت دیگر، هر شیء یا واجد یک خصوصیت هست یا واجد آن خصوصیت نیست و شق ثالثی متصور نیست.

اصل اینهمانی در کنار اصل امتناع تناقض و اصل طرد شق میانیه قانون بنیادین اندیشه را تشکیل می‌دهند که همگی جزء اصول بدیهی ذهن به شمار می‌روند. رعایت هر سه این قوانین برای درست بکار بردن عقل لازم و کافی است. **اصل اینهمانی^۱:** اصلی که بیان می‌کند اگر گزاره‌ای راست باشد، پس راست است. (copi, cohen, mcMahon, 2011, 308) با استفاده از روش نمادگذاری می‌توان اصل اینهمانی را اینگونه بازآرایی کرد که اصل اینهمانی می‌گوید هر گزاره بصورت $p \supset p$ باید راست باشد؛ و به عبارت دیگر این گزاره یک توتولوژی است. **اصل امتناع تناقض^۲:** اصلی که بیان می‌کند هیچ گزاره‌ای نمی‌تواند هم راست و هم ناراست باشد. (ibid, 310) با استفاده از روش نمادگذاری می‌توان آنرا اینگونه بازآرایی کرد که اصل امتناع تناقض می‌گوید هر گزاره به صورت $(p \cdot \sim p)$ باید ناراست باشد؛ به عبارت دیگر این گزاره یک تناقض است. برای مثال اگر انسان، انسان نباشد یعنی انسان با خودش اینهمان نباشد پس ممکن است انسان سنگ، کشتی، فیل و هر چیز دیگری باشد، که در این صورت با اجتماع دو نقیض روبه‌رو خواهیم شد. بنابراین اینکه در عالم خارج هر چیزی خودش است (اصل اینهمانی) می‌تواند مبدأ اصل امتناع اجتماع نقیضین باشد.

اصل طرد شق میانی^۳: اصلی که بیان می‌کند هر گزاره باید راست یا ناراست باشد. (ibid, 306) با استفاده از روش نمادگذاری می‌توان آنرا اینگونه بازآرایی کرد که اصل طرد شق میانی می‌گوید

1- principle of identity
2- principle of non contradiction
3- principle of excluded middle

ب) صورتبندی منطقی

اصل اینهمانی: «هر چیز همان چیز است» صادق است.

اصل امتناع تناقض: گفته‌های متناقض در آن واحد صادق نیستند.

اصل طرد شق میانی: از هر دو گفته متناقض یکی صادق و دیگری کاذب است و شق ثالثی متصور نیست.

ج) صورتبندی روانشناختی

اصل اینهمانی: هر کس باور دارد که هر چیز همان چیز است.

اصل امتناع تناقض: نمی‌توان باور کرد که یک چیز در آن واحد و از جهت واحد هم هست و هم نیست.

اصل طرد شق میانی: هر کس باور دارد که از دو امر متناقض یکی از آن دو حتماً وقوع می‌یابد و شق ثالثی متصور نیست. " (حاج حسینی، ۱۳۸۷).

همان‌گونه که در تمامی این صورتبندی‌ها مشهود است، اصل اینهمانی همواره از اینهمان بودن هر چیز با خود آن چیز سخن می‌گوید. اصل امتناع تناقض درباره عدم جمع دو نقیض با هم است و اصل طرد شق میانی از عدم وجود حالت میانی بین دو امر متناقض سخن می‌گوید. اهمیت اصل اینهمانی تا بدانجا است که در قلمرو فلسفه با توجه به آن، مسأله چگونگی جمع «تغییر و ثبات» پیش می‌آید. ظاهراً از آنجا که اشیا تغییر می‌کنند و همیشه نیز در حال تغییر هستند، نمی‌توان از اینهمانی و ثبات سخن گفت. «تغییر و ثبات» مسأله‌ایست که از قدیم مورد توجه فیلسوفان بوده است. فلاسفه ایونی عمیقاً تحت تأثیر امر تغیر، تولد و رشد، فساد و مرگ بودند، بهار و خزان در عالم خارجی طبیعت، کودکی و کهولت در حیات انسان، پدید آمدن (کون) و از میان رفتن (فساد)، اینها بودند امور آشکار و گریز

ناپذیر جهان. (کاپلستون، ۱۳۶۸، ۲۴). پس همواره این پرسش مطرح بوده است که آیا آن چیزی که تغییر می‌کند هویت خود را طی فرایند تغییر حفظ می‌کند و همان چیز باقی می‌ماند؟ در صورتی که پاسخ مثبت باشد آن چیز واقعاً نمی‌تواند تغییر کرده باشد. از طرفی اگر طی فرایند تغییر آن چیز واقعاً دگرگون شود دیگر نمی‌تواند به معنای حقیقی کلمه همان چیزی باشد که دستخوش دگرگونی واقع شده است. پس نه تنها مسأله حفظ هویت باقیست، بلکه مسأله تغیر نیز مطرح است. از اینرو، متفکران یونان باستان، پیش از ارسطو^۴؛ به دو گروه بزرگ با دو دیدگاه کاملاً مخالف تقسیم شدند. از سویی هراکلیتوس^۵ افسوسی بر این باور بود که «همه اشیا در یک حالت جریان و سیلان دائم‌اند»، تا جایی که افلاطون^۶، از زبان سقراط^۷ به او نسبت می‌دهد که او می‌گوید: همه چیز در جنبش است و هیچ چیز ثابت نیست حتی جهان را به رودی تشبیه می‌کند و می‌گوید: «دوبار نمی‌توان در یک رود فرو رفت.» [افلاطون، ۱۳۵۷، ۷۵۹ (الف ۴۰۲)]. از سوی دیگر، پارمنیدس^۸ الثایی معتقد شد که صیرورت و تغیر توهم است و تغیر و شدن و حرکت غیرممکن‌اند (کاپلستون، ۱۳۶۸، ۶۴-۶۱). پاسخ فلسفی به این مسأله همانطوری که در ادامه شرح داده می‌شود، از سوی ارسطو بیان شده است:

ارسطو در بررسی‌های خود پیرامون این مسأله بر این امر تأکید دارد که بعضی از چیزها، در همان حال که دستخوش دگرگونی‌اند، هویت خود را حفظ می‌کنند. او برای تغییر انواع مختلفی قائل است. به عقیده او انسان هویت خود را حفظ می‌کند، هر چند

4 Aristoteles

5 Heraclitus

6 Plato

7 Socrates

8 Parmenides

رنگ چهره‌اش از گلگونی و گل انداختگی به زردی و رنگ پریدگی بگراید، یا از مکانی به مکان دیگر حرکت کند، یا فربه و تنومند شود یا با افزایش سنش پوست بدنش چین و چروک یافته، جمع و منقبض شود. و در نهایت به این نتیجه می‌رسد که تنها چیزی که در طول امر تغییر ثابت و همان باقی می‌ماند، جوهر است. جوهر یک چیز تعیین کننده ذات آن چیز است.

ذات‌گرایی ارسطو ذات‌گرایی سنتی است و بر اساس آن، اشیایی وجود دارند که ذات دارند و ذات یک شیء به چگونگی اشاره ما به آن شیء و یا به چگونگی اندیشیدن یا سخن گفتن ما از آن شیء بستگی ندارد. از نظر یک ذات‌گرا یک شیء مجموعه‌ای از صفات ذاتی دارد که مختص به آن شیء است و ماهیت فردی آن شیء نامیده می‌شود. در کنار ذات‌گرایی سنتی؛ ذات‌گرایی معاصر قرار دارد. ذات‌گرایی معاصر در پذیرش مسائل بنیادینی که در ذات‌گرایی سنتی مطرح شد با آن اشتراک دارد. در این سنت، صفت ذاتی به‌عنوان صفتی تعریف می‌شود که در همه جهان‌های ممکن، آن شیء آن صفت را دارا باشد. همچنین صفت ذاتی مختص مانند p برای هر شیئی مانند x صفتی است که هر شیئی مانند y در هر جهان ممکن آن را دارا باشد، با x اینهمان باشد. (حسینی، سعیدی‌مهر، ۱۳۸۹). توجه داریم که اینهمانی مذکور در اینجا اینهمانی عددی است. ذات‌گرایی معاصر برخلاف ذات‌گرایی سنتی که بحث ذات و کلیات ذاتی را به بحث تعریف معطوف می‌کند، بحث ذات را به سمت اینهمانی و جهان‌های ممکن سوق می‌دهد. زیرا همانطوری که کریپکی اظهار می‌کند؛ وقتی خاصیتی را ذاتی شیئی می‌دانیم معمولاً منظورمان این است که این خاصیت هر جا که شیء وجود داشته باشد

در موردش صادق است. (کریپکی، ۱۳۸۱، ۵۴) پس در صورتی یک صفت، صفت ذاتی یک شیء محسوب می‌شود که در هر جهان ممکن؛ همان صفت ذاتی متعلق به همان شیء باشد و علاوه بر جهان واقع در همه جهان‌های ممکن همراه آن شیء باشد. به بیانی دیگر چنانچه در جهان واقع صفتی ذاتی یک شیء باشد، آنگاه هر شیئی در هر جهان ممکن که عین همان صفت را داشته باشد؛ الزاماً با شیء اول یکی و اینهمان است. برای مثال چنانچه «مایع بودن» صفتی ذاتی برای «آب» محسوب شود، آنگاه طبق ذات‌گرایی معاصر نه تنها در جهان واقع، بلکه در هر جهان ممکن دیگری که آب وجود داشته باشد، صفت مایع بودن همراه آن است.

ارسطو فیلسوف و منطق‌دان بزرگ که در سال ۳۸۴ پیش از میلاد در استاگیرا زاده شد؛ پایه‌گذار دانش منطق است. منطق ارسطو بیشتر به صورت فکر نظر دارد تا به ماده آن. در این منطق قوانین کلی فکر که ما خود از طبیعت خود فکر و مشتق از اصول اولیه ذهن است، صرف نظر از موادی که به آنها تعلق می‌گیرد، کشف می‌شود. (خوانساری، ۱۳۸۱، ۱۷) مجموعه آثار منطقی ارسطو را «ارگانون» نامیده‌اند.

ارسطو در جای جای ارگانون «اینهمانی» را به کار می‌گیرد. بین اینهمانی با وحدت، تساوی، هم‌ارزی و همانندی تمایز برقرار است. تفاوت اینهمانی با وحدت بدیهی است. وحدت نسبت بین دو امر است. یا به معنای اتحاد یک چیز با خودش است؛ که در این صورت با اینهمانی برابری می‌کند. و یا اتحاد دو یا چند چیز است که همان این نه آنی یا تمایز است. ارسطو معتقد است هر چیزی در پیوند با هر چیزی یا «همان» یا «دیگری» است. یعنی چیزها یا با یکدیگر وحدت دارند

نمی‌توانیم از مساوی و نامساوی استفاده کنیم بلکه در این موارد باید از همانندی استفاده کرد. ارسطو همانندی را از مقوله اضافه می‌داند و در این باره می‌گوید:

"و نیز «همانند» همانند با چیزی گفته می‌شود، و چیزهای دیگری از این گونه نیز نسبتمند خوانده می‌شوند." (ادیب سلطانی، ۱۳۷۸، ۱۱-۱۲^a 6)

که مراد وی از نسبتمند همان اضافه است. اضافه ماهیتی است که تصور و تعقل آن منوط به تصور امر دیگریست و یکی از اعراض نه‌گانه ارسطو است. ارسطو در پژوهشی که برای همانندی به عمل می‌آورد حالت‌های زیر را در نظر می‌گیرد:

"باید همانندی را نخست در مورد چیزهایی که به جنس‌های گوناگون تعلق دارند درنگریست: چنانکه نسبتی که یک حد با حد دوم دارد، به همان سان یک حد سوم با یک حد چهارم داشته باشد؛ و به همان سان که یک حد نخست در یک حد دوم گنجانیده شده است به همان سان یک حد سوم در یک حد چهارم گنجانیده شده باشد." (همان، ۱۳-۸^a 108)

بنابراین ارسطو ابتدا همانندی را در مورد چیزهایی که به جنس‌های گوناگون تعلق دارند، بررسی می‌کند. و در این زمینه همانندی نسبت‌ها را مطرح می‌کند به طوری که نسبتی که حد A با حد B دارد همانند نسبتی است که حد C با حد D دارد. برای مثال نوع انسان و نوع حیوان به جنس‌های گوناگونی متعلق هستند و نسبتی که «انسان» با «حیوان» دارد همانند نسبتی است که «حیوان» با «جسم نامی» دارد. چرا که انسان برای حیوان نوع محسوب می‌شود و حیوان نیز برای جسم نامی نوع به حساب می‌آید. و بالعکس، همانطوری که حیوان جنس انسان محسوب می‌شود به همان سان جسم

و یا غیر یکدیگرند. پس وحدت داشتن علاوه بر واحدیت یک چیز، میان دو یا چند چیز نیز برقرار است و بین آنها اتحاد ایجاد می‌کند. تساوی نیز بین دو یا چند شیء وضع می‌شود و بازهم نمی‌تواند با اینهمانی ارسطو یکی باشد. هم‌ارزی نیز بین دو چیز برقرار می‌شود. همانندی که نقش پررنگی در منطق ارسطو دارد، ظاهراً بسیار نزدیک به مفهوم اینهمانی است و ممکن است با آن خلط شود؛ اما نمی‌توان گفت که اینهمانی ارسطو همان بحث همانندی است و وی تنها به همانندی پرداخته است. بلکه او به طور جداگانه‌ای بحث اینهمانی را پیش می‌کشد. تعریفی که در این فصل در نهایت برای اینهمانی ارائه می‌شود حاکی از یگانگی عددی بین چیزها است و از هر یک از مفاهیم ذکر شده در سطور بالا متمایز است. در این مقاله ابتدا به تعریف همانندی در منطق ارسطو می‌پردازیم؛ سپس اینهمانی را در نظرگاه ارسطو بررسی خواهیم کرد و ویژگی‌ها و کاربردهای آن را بیان می‌کنیم و اختلاف اینهمانی و همانندی را تبیین خواهیم کرد. و در نهایت تلاش می‌کنیم با توجه به تمامی مطالب ذکر شده در این فصل به تعریفی جامع از اینهمانی مورد نظر ارسطو برسیم.

تعریف همانندی در منطق ارسطو

کمیت‌ها و اعداد و در کل هر آنچه که قابل اندازه‌گیری است را می‌توان از طریق مساوی و نامساوی مقایسه کرد. برای مثال یک جسم مساوی یا نامساوی با جسمی دیگر است. عدد ۲ مساوی با دو است؛ و یا عدد $۱+۱=۲$ است. اما برای چیزهایی که کمیت نیستند یعنی برای چیزهایی که قابل اندازه‌گیری نیستند، دیگر

نامی جنس حیوان است. همچنین به همان سان که نوع انسان در جنس حیوان گنجانیده می‌شود و حیوان دربر دارنده تمامی نوع انسان است؛ نوع حیوان نیز در جنس جسم نامی گنجانده می‌شود و جسم نامی دربر دارنده تمامی نوع حیوان است. این مراتب برای کل سلسله اجناس و انواع ارسطو به همین منوال برقرار است.

حالت دیگری که ارسطو همانندی را در پژوهش خود مورد بررسی قرار می‌دهد، به صورت زیر است:

"ولی به ویژه باید در مورد چیزهایی که بسیار از همدیگر به دورند به تمرین پرداخت تا همانندی را دریافت." (همان، ۱۳۷۸، ۱۰۸^{۱۲})

در اینجا ارسطو بر آن است که از آنجایی که ممکن است در برخی حالت‌ها ما همانندی را به راحتی و با یک نظر تشخیص دهیم پس بهتر است حالت‌هایی را که به سختی می‌توان به همانندی آنها پی برد، در نظر آوریم. برای مثال همانندی بین یک اسب و یک سنگ را در نظر می‌گیریم. در نگاه اول هیچگونه همانندی بین اسب و سنگ متصور نیست. اما اگر دقت کنیم می‌بینیم که چون سنگ و اسب دو مصداق برای جنس جسم هستند، و جسم جنس بعید اسب است در حالی که برای سنگ جنس قریب محسوب می‌شود. پس نتیجه می‌گیریم که اسب و سنگ در جسم بودن همانند هستند. و اما حالت سومی که ارسطو برای پژوهش همانندی خود در نظر می‌گیرد چنین است:

"ولی همچنین باید چیزهایی که در همان جنس وجود دارند را در نگریست که آیا همان چیز به همه آنها تعلق می‌گیرد." (همان، ۱۵-۱۷)

پس در اینجا ارسطو حوزه پژوهش خود را به انواع مربوط به یک جنس محدود می‌کند که همانندی آنها را به لحاظ جنسشان مورد بررسی قرار می‌دهد. برای

مثال انسان، اسب و سنگ سه نوع مربوط به جنس حیوان هستند؛ یعنی انسان، اسب و سنگ به دلیل همانندی در «حساس بودن» که یکی از ویژگی‌های آنها می‌باشد، به یک جنس یعنی حیوان تعلق می‌گیرند و تا زمانی که جنس حیوان به هر سه اینها تعلق بگیرد، همانند هستند.

علاوه بر این موارد ارسطو همانندی در کیفیات را نیز مطرح می‌کند. او در این باره می‌گوید:

"و اما در مورد همه چیزهایی که چندی نیستند، چنین می‌نماید که هرگز برابر و نابرابر گفته نمی‌شود، بلکه بیشتر همانند <یا ناهمانند> گفته می‌شود." (همان، 32-34^۶)

پس علاوه بر نسبت‌ها، نوع و جنس؛ همانندی برای کیفیات که در مقابل کمیات قرار دارند، نیز به کار می‌رود. ما در ابتدای این بحث به کمیات اشاره کردیم و گفتیم که برای مقایسه دو کمیت می‌توانیم از مساوی/نامساوی استفاده کنیم. اما اگر با کیفیت و حالتی روبرو شویم آیا باز هم می‌توانیم از مساوی/نامساوی استفاده کنیم؟ قطعاً چنین نیست و ما در مورد یک حالت هرگز نمی‌توانیم بگوییم این حالت با آن حالت دیگر مساوی/نامساوی است؛ بلکه در این موارد از «همانندی/ناهمانندی» استفاده می‌کنیم و می‌گوییم این حالت همانند/ناهمانند آن حالت است. فرض می‌کنیم حالت مورد نظر «سفیدی» باشد. ما هرگز نمی‌توانیم بگوییم این شیء مساوی/نامساوی با آن شیء سفید است. بلکه می‌گوییم این شیء همانند/ناهمانند آن شیء سفید است. توجه داریم که ارسطو در اینجا برای کیفیات همانند/ناهمانند را اختصاص می‌دهد، اما این به این معنا نیست که همانندی برای کمیات قابل استفاده نیست بلکه علاوه بر

"واژه «همان» / «اینهمان» با بیشترین هماهنگی به وسیله همگان به مفهوم «عددانه یک» / «یگانگی عددی» گفته می‌شود. اما با این همه معمولانه همین معنا نیز به چند گونه فرا داده می‌شود: بنیادی‌ترین و نخست‌ترین معنا هنگامی است که «اینهمان» به وسیله یک نام یا تعریف فرا داده شود؛ مانند اینکه «جامه» اینهمان با ردا بیان شود و «جاندار پیاده‌رو / خاکزی دوپا» اینهمان با «انسان»؛ ولی معنای دوم آن است که اینهمانی به وسیله ویژگی بیان شود، چنانکه هنگامی که «پذیرنده دانش» اینهمان با «انسان» و «به طبع بالارونده» اینهمان با «آتش» گفته می‌شود؛ و معنای سوم هنگامی است که اینهمانی بر پایه یک عرض بیان شود؛ برای نمونه «نشسته» یا «فرهیخته» اینهمان با سقراط گفته می‌شود؛ زیرا این هر سه مورد می‌خواهند یگانگی عددی را نشانگری کنند.

"(ادیب سلطانی، ۱۳۷۸، 31-23³103)"

از نظر ارسطو مفهوم عام و مورد قبول همگان از اینهمانی، «یگانگی عددی» یا اینهمانی فردی می‌باشد. به این معنا که دو چیز در صورتی با هم اینهمان هستند که وحدت عددی داشته و با هم یکی باشند. او برای این نوع از اینهمانی تقسیماتی نیز قائل است: در اولین حالت اینهمانی را بین نام‌ها وضع می‌کند و بر آن است که دو نام مثل «ردا» و «جامه» که یک نامیده یا مصداق دارند، یگانگی عددی داشته و اینهمان می‌باشند. در دومین حالت یگانگی عددی را بین مفاهیم برقرار می‌کند و به یگانگی عددی بین دو مفهومی که درباره یک چیز به کار می‌روند؛ اشاره می‌کند. مثل اینهمانی «جاندار پیاده‌رو / خاکزی دوپا» با «انسان» که جاندار پیاده‌رو / خاکزی دوپا در تعریف انسان به کار می‌رود. به علاوه اینهمانی بین مفاهیم ممکن است بین یک مفهوم و یک ویژگی برقرار باشد. برای مثال «پذیرنده

برابر/نابرابر می‌توان همانند/ناهمانند را نیز برای کمیات به کار برد. برای مثال ۲ همانند ۱+۱ است، چرا که حاصل ۱+۱ مساوی ۲ است.

اگر همانندی در حالت اول (یعنی همانندی بین چیزهایی که به جنس‌های گوناگون تعلق دارند) را همانندی A، و همانندی در حالت دوم (یعنی همانندی بین چیزهایی که به یک جنس تعلق دارند) را همانندی B بنامیم؛ آنگاه می‌توان گفت که همانندی B زیر مجموعه همانندی A می‌باشد. زیرا برای چیزهایی که به جنس‌های گوناگون متعلق هستند نیز می‌توان همانندی به لحاظ ویژگی را برقرار کرد. برای نمونه در مثال مطرح شده در این زمینه یعنی (به همان سان که بینایی در چشمان جای دارد، خرد نیز در روان جای دارد) می‌توان گفت ویژگی بینایی و خرد روشنائی یا روشنگری است، پس همانندی به لحاظ ویژگی درباره آنها نیز صادق است. اما درباره چیزهایی که به یک جنس متعلق هستند اساساً همانندی A بی معنی است.

از مجموع پژوهش‌های همانندی ارسطو مشهود است که ارسطو همانندی را در حوزه‌های مختلف بررسی می‌کند تا بتواند کلیتی از تعریف همانندی به دست دهد. می‌توان گفت مراد ارسطو از مفهوم و معنای همانندی؛ همان تشابه یا مشابهت-یعنی یک چیز را از لحاظی شبیه به چیز دیگر در نظر گرفتن-است. پس تنها کافیست آن دو چیز حداقل در یک حالت یا به لحاظ یک ویژگی مشابه باشند.

تعریف اینهمانی در منطق ارسطو:

طبق تقریر زیر که در متن کتاب ارگانون ذکر شده است:

دانش» را اینهمان با «انسان» می‌داند؛ چرا که انسان پذیرنده دانش است و این پذیرندگی در واقع ویژگی انسان محسوب می‌شود. و در سومین حالت اینهمانی بین نام و مفهوم برقرار می‌شود؛ برای مثال «نشسته» یا «فرهیخته» را با سقراط اینهمان می‌گیرد مثلاً اگر سقراط در جمعی در حال صحبت کردن است؛ و ما به شخصی بگوییم که سقراط را فراخواند اما آن شخص سقراط را نشناسد و نتواند تشخیص دهد که منظور ما از سقراط چه کسی است، آنگاه ما برای شناساندن سقراط از یک عرض استفاده می‌کنیم و مثلاً به او می‌گوییم «شخصی که دارد صحبت می‌کند» را فراخواند. در واقع ما با نام و با عرض به همان چیز اشاره می‌کنیم. و اما ارسطو علاوه بر اینهمانی عددی یا فردی دو دسته دیگر از اینهمانی را نیز مطرح می‌کند: اینهمانی به لحاظ نوع یا اینهمانی نوعی، و اینهمانی به لحاظ جنس یا اینهمانی جنسی.

" ولی نخست از همه باید تعیین کرد که «اینهمان»/«همان» به چند معنا گفته می‌شود. ولی ممکن است چنین نماید که اگر گره‌وار در یابیم، آنگاه «همان» به سه پاره بخش خواهد شد؛ زیرا ما چنین عادت داریم که «اینهمان»/«همان» را یا به لحاظ عدد بخوانیم، یا به لحاظ نوع یا به لحاظ جنس؛ ولی به لحاظ عدد هنگامی است که در مورد آن چند نام برای یک چیز یگانه جود دارد، مانند ردا و جامه [= ثوب]؛ و به لحاظ نوع هنگامی است که چیزهای فراوانی وجود داشته باشند که از نگرگاه نوع ناجدا شناخته [=بی فصل^۹] باشند، مانند یک انسان در برابر انسان دیگر و یک اسب در برابر اسب دیگر؛ زیرا چنین چیزهایی که

همگی زیر همان نوع قرار می‌گیرند، به لحاظ نوع «اینهمان» خوانده می‌شوند؛ سرانجام به همین سان چیزهایی که زیر همان جنس جای دارند نیز به لحاظ جنس «اینهمان» نامیده می‌شوند؛ برای نمونه اسب با انسان." (ادیب سلطانی، ۱۳۷۸، 6-15-103^a)
طبق این تقریر ارسطو افراد یک نوع؛ یا انواع یک جنس به لحاظ نوع و یا به لحاظ جنسشان با هم همپوشانی مفهومی داشته (که این همپوشانی کامل و صد در صد است) و اینهمان هستند. برای اطمینان از درستی برداشت ادیب سلطانی از سخن ارسطو؛ معادل یونانی و انگلیسی متن فوق را به شرح زیر ارائه می‌دهیم:

۹- کلی که در جواب «ذاتاً کدام شیء است؟» می‌آید و موجب امتیاز و اختصاصی شدن یک نوع از انواع مشارکش می‌شود.

Πρώτον δε' πάντων περι' ταύτου διοριστέον, ποσαχῶς λέγεται δόξειε δ' ἂν τὸ ταύτὸν ὡς τύπωλαβεῖν τριχῆ διαιρεῖσθαι. ἀριθμῶ γὰρ ἢ εἶδει ἢ γένει τὸ ταύτὸν εἰώθαμεν προσαγορεύειν, ἀριθμῶ μὲν ζῶν ὀνόματα πλείω τὸ δὲ πρᾶγμα ἔν, οἷον λῶπιον καὶ ἱμάτιον, εἶδει δὲ ὅσα πλείω ὄντα ἀδιάφορα κατὰ τὸ εἶδος ἐστὶ, καθάπερ ἄνθρωπος ἀνθρώπῳ καὶ ἵππος ἵππῳ. τὰ γὰρ τοιαῦτα τῷ εἶδει λέγεται ταύτά, ὅσα ὑπὸ ταύτῳ εἶδος. ὁμοίως δὲ καὶ γένει ταύτά, ὅσα ὑπὸ ταύτῳ γένος ἐστίν, οἷον ἵππος ἀνθρώπῳ. δόξειε δ' ἂν τὸ ἀπὸ τῆς αὐτῆς κρήνης ὕδωρ ταύτὸν λεγόμενον ἔχειν τινὰ διαφορὰν παρὰ τοὺς εἰρημένους τρόπους. οὐ μὴν ἀλλὰ καὶ τὸ τοιοῦτόν γ' ἐν τῷ αὐτῷ τετάχθω τοῖς καθ' ἓν εἶδος ὁπωσοῦν λεγομένοις. (Tredennick, Forestry; 1960; 288)

First of all we must distinguish the various meanings of 'the same.' In general, 'sameness seem to fall into three divisions; for we usually 'speak of numerical, specific and generic sameness. There is numerical sameness when there is more than name for the same thing, e.g., ' mantle ' and' cloak.' There is specific sameness when there are several things but they do not differ in species, e.g., one man and another man, one horse and another horse; for such things as fall under the same species are said to be specifically the same. Similarly things are generically the same when they fall under the same genus, e.g., horse and man. (ibid; 289)

کدام دو مفهوم به لحاظ نوعی و جنسی در یکدیگر گنجانیده می شوند. در مثال زیر این مسأله روشن می شود:

طبق استدلال کسنو کراتس؛ چون از نظر همه مردم منتخب ترین زندگی ها، زندگی پرهیزکارانه و زندگی خوشبخت (پرهیزکارانه و خوشبخت مربوط به جنس فضیلت می باشند) هستند؛ کسنو کراتس بر آن است که چون «منتخب ترین» به یک چیز اشاره می کند پس این دو زندگی اینهمان هستند و نمی توان گفت که پرهیزکارانه و خوشبخت جدا از هم هستند. اما ضرورتی ندارد که چون هر دو زندگی در میان مردم منتخب ترین هستند، اینهمان و یکی باشند؛ یعنی هر دو زندگی از همه لحاظ همپوشانی کامل داشته باشند؛ بلکه باید یکی در دیگری گنجانیده شود. و یا در مثالی مشابه اگر بگوییم دلاورترین یونانیان، پلویونسیایی ها و لاکدایمونیایی ها هستند هیچ ضرورتی ندارد که

همانطور که واضح است طبق این متون مراد ارسطو از اینهمانی عددی چنین است که چیزهایی به لحاظ عدد اینهمان هستند که هر چند دارای چند نام اند، ولی یک چیز واحدند. و یا به لحاظ عددی نامها متعددند اما خود شیء یکی است. پس چند نام برای یک شیء است. اما مقصود ارسطو از نام، علاوه بر نام عام؛ نام خاص نیز است و می توان گفت که این نوع اینهمانی عددی، اینهمانی شیئی نیز محسوب می شود.

اینهمانی نوعی همچون اینهمانی یک انسان در برابر انسان دیگر، یا یک اسب در برابر اسب دیگر. و اینهمانی جنسی مثل اینهمانی اسب و انسان که تحت جنس حیوان قرار می گیرند. در این موارد اینهمانی به لحاظ عددی در ویژگی مشترک مربوط به افراد یک نوع؛ یا دو نوع مربوط به یک جنس، برقرار است. و در مثال مذکور حیوانیت انسان با حیوانیت اسب یکی است. علاوه بر این یگانگی عددی می توان دید که

نظر ارسطو تنها چیزی که این قابلیت را دارد؛ جوهر است. او در این باره می‌گوید:

"بزرگترین ویژگی جوهر آن است که هر چند اینهمان است و عددانه یک است، ولی پذیرنده تضادها است." (ادیب سلطانی، ۱۳۷۸، 10-11^a)

پس تنها در جوهر است که تضادها قابل جمع هستند. برای مثال یک انسان ممکن است سفید یا سیاه باشد، نیکوکار و یا بدکار باشد. اما برای چیزهای دیگری که جوهر نیستند، چنین نیست. مثلاً یک رنگ معین همزمان سفید و سیاه نیست؛ یا یک عمل واحد همزمان خوب و بد نیست. پس در اینجا نیز اینهمانی در جوهر به عددانه یکی بودن نسبت داده شده است.

همچنین ارسطو در جای دیگر می‌گوید:

"افزون بر آن باید دید که آیا یک چیز می‌تواند بی از چیزی دیگر برجا باشد؛ زیرا در این جاویر آن دو چیز اینهمان توانستندی بود." (همان، 35-36^b 152)

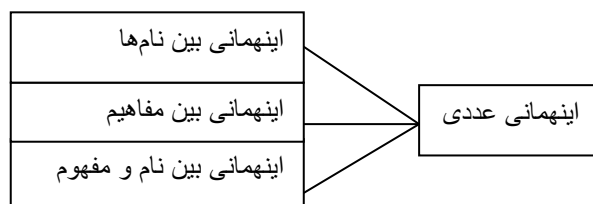
طبق این اظهار می‌توان اینهمانی را چنین تعریف کرد: اگر دو چیز اینهمان توانستندی بود، آنگاه یک چیز نمی‌تواند بی از چیزی دیگر برجا باشد. پس می‌توان گفت که برای دو چیز اینهمان نوعی همبستگی نیز برقرار است و شاید بتوان گفت که این بهترین تعریفی است که ارسطو از اینهمانی ارائه داده است و این تعریف اشاره‌ایست به اینهمانی اشیا زیرا «یک چیز نمی‌تواند بی از چیزی دیگر برجا باشد» را می‌توان به صورت وجودی تعبیر کرد. به عبارتی می‌توان گفت: اگر دو چیز x و y اینهمان توانستندی بود، آنگاه چنین نیست که x بدون y برقرار باشد. همچنین از آنجا که در منطق ارسطو تفاوت بین ذاتی و عرضی مطرح است و علم به کلیات تعلق می‌گیرد، نه به اشیا؛ و کلیات خود مفاهیم هستند؛ ممکن است بگوییم که اینهمانی ارسطو

پلوپونسیایی‌ها با لاکدایمونیایی‌ها اینهمان و یکی باشند چون پلوپونسیایی‌ها با لاکدایمونیایی‌ها به لحاظ عددی یکی نیستند بلکه تنها ضروریست که یکی از این دو گروه در گروه دیگر گنجانیده شود. در غیر این صورت از آنجا که هر دو گروه از همه مردم یونان بهترند بنابراین هر یک از این دو گروه متقابلاً بهتر از دیگری خواهد بود و این غیر ممکن است.

پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که: آیا اینهمانی نوعی و جنسی با توجه به آنچه که در تعریف همانندی ارائه شد، با همانندی یکی است یا خیر؟ برای پاسخ به این پرسش باید بگوییم که اگر افراد مربوط به یک نوع و انواع مربوط به یک جنس را اعضای آن نوع و جنس در نظر بگیریم، روشن است که بین این اعضا همانگونه که در مبحث «تعریف همانندی» ارائه شد، همانندی برقرار است. و می‌توان گفت از آنجا که اینهمانی نوعی بر افراد یک نوع و اینهمانی جنسی بر انواع یک جنس به دلیل آن که همان یک نوع یا همان یک جنس بر آنها برچسب می‌خورد و نه بیشتر؛ پس مراد ارسطو از بکار بردن واژه اینهمانی در این دو مورد در واقع اشاره‌ایست بر اینهمانی عددی آنها بر اعضایشان. در نتیجه می‌توان گفت اینهمانی نوعی و جنسی مستلزم همانندی است. پس هرگاه اینهمانی در نوع و جنس باشد همانندی هم هست؛ اما همانندی مستلزم اینهمانی نیست و چنین نیست که اگر دو چیز همانند باشند، الزاماً اینهمان هم باشند.

در رابطه با اینهمانی این پرسش فلسفی نیز مطرح است که آیا چیزی وجود دارد که با وجود اینهمان بودن و عددانه یکی بودن، تضادها را نیز شامل شود؟ از

نام‌ها اشاره‌ای به علم به اشیا است. پس اینهمانی ارسطو علاوه بر مفاهیم برای اشیا نیز مطرح شده است. می‌توان تقسیم‌بندی کلی ارسطو از اینهمانی را به شکل زیر نشان داد:



مربوط به مفاهیم است؛ اما اگر بپذیریم که برای مثال «جامه» با «ردا» که دو نام برای یک شیء یعنی همان لباس هستند؛ و ما با علم به آنکه این دو نام به یک شیء واحد ارجاع می‌یابند آن‌ها را جایگزین یکدیگر می‌کنیم، بنابراین به‌ناچار باید گفت که اینهمانی عددی

است. برای مثال: $A \rightarrow A$ و $A \leftrightarrow A$. پس اینهمانی منطق ارسطو نمی‌تواند یک ثابت منطقی باشد.

کاربردهای اینهمانی در منطق ارسطو:

۱) حمل‌ها:

نخستین و مهمترین کاربرد اینهمانی در منطق ارسطو، توضیح انواع حمل به وسیله اینهمانی است. انواع حمل شامل: الف) موجه کلیه؛ ب) موجه جزئیه؛ ج) سالبه کلیه؛ د) سالبه جزئیه می‌باشد. ارسطو این چهار حالت را به صورت زیرمورد بررسی قرار می‌دهد:

"اگر بخواهیم محمولی را در مورد موضوعی چونان یک کل استوار کنیم باید اینها را بررسی کنیم: از یک سوی موضوعاتی را که محمولی را که می‌خواهیم استوار کنیم در واقع به آن‌ها گفته می‌شود؛ و از سوی دیگر پیامدهای موضوعی را که می‌خواهیم محمولی را بر آن حمل کنیم؛ زیرا اگر چیزی در هر دو گروه اینهمان باشد آنگاه محمول باید به موضوع تعلق بگیرد. ولی اگر بخواهیم استوار کنیم که یک حد (محمول) نه به همه بلکه تنها به برخی از حد دیگر

لازم به ذکر است که ارسطو اینهمانی را به عنوان یک ثابت منطقی معرفی نکرده است. ممکن است به نظر آید که ارسطو از این امر غفلت کرده است. همانطوری که در مبحث مقوله‌های خود سخن از «نسبتمند»/«در رابطه با چیزی» سخن به میان می‌آورد و با توجه به این امر می‌تواند دست کم نسبت‌های دو موضعی را در دستگاه منطقی خود جای دهد؛ اما از این امر غفلت کرده است. شایان ذکر است که اینهمانی نیز محمولی دو موضعی در منطق ارسطو است. به نظر نگارنده این سطور دلیل این امر که ارسطو اینهمانی را به عنوان ثابت منطقی معرفی نکرده است، عدم انسجام تعریف اینهمانی در منطق ارسطو است. همانطور که در تعریف اینهمانی اظهار شد اینهمانی عددی بین نام‌ها به اشیا ارجاع می‌یابد در حالیکه اینهمانی به لحاظ نوع و جنس به مفاهیم ارجاع می‌یابد. پس گاهی مرجع اینهمانی شیء است و گاهی مفهوم. این دوگانگی سبب ابهام در اصل اینهمانی می‌شود زیرا اینهمانی ارسطو گاهی نشانه اینهمانی منطق جدید است (=) و گاهی نشانه رابطه استلزام و هم ارزی یک فرمول با خود آن

این حالت اشاره‌ایست به ضرب اول از شکل اول قیاس اقترانی، که به ضرب باربارا^{۱۰} معروف است. در این ضرب حد وسط در صغری محمول است، اما در کبری موضوع است. شکل فرمال آن به صورت زیر است:

SaM
MaP
SaP

مثال مربوط به این حالت به صورت ارائه شده در زیر است:

هر انسانی حیوان است.

هر حیوانی حساس است.

هر انسانی حساس است.

در اینجا «انسان» موضوع برای قسمت نتیجه یعنی «هر انسانی حساس است.» می‌باشد. «حیوان» حد وسط (یا به گفته ارسطو پیامد موضوع) است؛ و «حساس» محمول برای قسمت نتیجه است. همانطور که میدانیم انسان و حیوان با هم اشتراکات و اینهمانی‌هایی دارند. پس محمول یعنی «حساس» به همه موضوع یعنی «انسان» تعلق می‌گیرد.

حالت دوم زمانی است که از یک طرف پی-آمدهای موضوع (حد وسط) و از طرف دیگر پی-آمدهای محمول را در نظر بگیریم؛ اگر چیزی در این دو گروه اینهمان باشد، آنگاه محمول به برخی از موضوع تعلق می‌گیرد. یعنی نتیجه قیاس موجب جزیه است. همانطور که در بالا اشاره شد، ارسطو برای این حالت قید می‌کند که «چه چیزهایی است که هر دو در پی آنها می‌آیند»، به این معنی که هر دوی حد اصغر و حد اکبر بعد از حد وسط می‌آیند. حال اگر چیزی در این

(موضوع) تعلق می‌گیرد، آنگاه باید چه چیزهایی است که هر دو در پی آنها می‌آیند؛ زیرا اگر چیزی در هر دو گروه اینهمان باشد آنگاه محمول به برخی از موضوع تعلق می‌گیرد. ولی هنگامی که یک حد (محمول) به هیچ روی نباید به حد دیگر (موضوع) تعلق بگیرد، باید از یک سوی پیامدهای موضوع و از سوی دیگر خصیصه‌هایی که نمی‌توانند در محمول حاضر باشند را بررسی کرد؛ یا بعکس، باید از یک سوی خصیصه‌هایی که نمی‌توانند در موضوع حاضر باشند، و از دیگر سوی، پیامدهای محمول را بررسی کرد. زیرا در هر دو صورت اگر چیزی در هر دو گروه اینهمان باشد، آنگاه محمول نمی‌تواند به هیچ بخشی از موضوع تعلق بگیرد؛ زیرا استدلال‌هایی که ایجاد می‌شود گاه در شکل نخستین است و گاه در شکل میانی. ولی سرانجام اگر بخواهیم برقرار کنیم که چیزی به برخی از چیز دیگر تعلق نمی‌گیرد، باید از یک سوی مقدم‌های چیزی که محمول به آن تعلق نمی‌گیرد (موضوع) را برقرار کرد، و از دیگر سوی خصیصه‌هایی که نمی‌توانند به آنچه به موضوع تعلق می‌گیرد تعلق بگیرند (محمول) را بررسی کرد؛ زیرا اگر چیزی در هر دو گروه اینهمان باشد، آنگاه باید محمول به برخی از موضوع تعلق نخواهد گرفت." (ادیب سلطانی، ۱۳۷۸، 43^b 39-44^a 12)

طبق این تحریر از ارسطو، این چهار نوع حمل به این صورت است که در زیر می‌آید:

حالت اول زمانی است که موضوعاتی را که محمول بر آنها حمل می‌شود با پی‌آمدهای موضوعی (حد وسط) را که می‌خواهیم محمول را بر آن حمل کنیم در نظر بگیریم؛ اگر چیزی در این دو گروه اینهمان باشد آنگاه محمول به‌طور کامل به موضوع تعلق می‌گیرد. (موجب کلیه)

شکل فرمال سزار به صورت زیر است:

SaM
PeM
SeP

و شکل فرمال کامسترز به صورت زیر است:

SeM
PaM
SeP

سزار مثل:

هر فلزی هادی الکتریسیته است.

هیچ چوبی هادی الکتریسیته نیست.

هیچ فلزی چوب نیست.

در اینجا « هادی الکتریسیته » حد وسط است، « فلز »

حد اصغر است؛ و « چوب » حد اکبر است.

و مثال برای حالت کامسترز:

هیچ چوبی هادی الکتریسیته نیست.

هر فلزی هادی الکتریسیته است.

هیچ چوبی فلز نیست.

که « هادی الکتریسیته » حد وسط است، و « چوب »

حد اصغر است؛ و « فلز » حد اکبر است.

و اما حالت چهارم زمانی است که مقدماتی از

موضوع که محمول به آن تعلق نمی گیرد و خصایصی

که نمی توانند به محمول تعلق بگیرند را در نظر بگیریم،

اگر چیزی در هر دو گروه اینهمان باشد آنگاه محمول

به برخی از موضوع تعلق نمی گیرد. (ساله جزیه)

این حالت ضرب دوم از شکل سوم است که به

ضرب فلاپتون^{۱۴} معروف است. در این ضرب نیز حد

وسط هم در صغری و هم در کبری موضوع است.

شکل فرمال آن به صورت زیر است:

MaS
MeP
SoP

و مثال مربوط به آن در زیر ارائه شده است:

دو گروه اینهمان باشد، محمول به برخی از موضوع تعلق می گیرد.

این حالت اشاره ایست به ضرب اول از شکل سوم که به ضرب دراپتی^{۱۱} معروف است. در این ضرب حد وسط هم در صغری و هم در کبری موضوع است. شکل صوری این ضرب به فرم زیر است:

MaS
MaP
SiP

مثال مربوط به این ضرب به شکل زیر است:

هر کارمندی بیمه است.

هر کارمندی مالیات می پردازد.

بعضی کسانی که بیمه اند مالیات می پردازند.

در این مثال « کارمند » حد وسط است، « کسانی که

بیمه اند » حد اصغر است؛ و « کسانی که مالیات می -

پردازند » حد اکبر است.

حالت سوم زمانی است که از یک طرف پی -

آمدهای موضوع و از طرف دیگر خصایصی که

محمول فاقد آنها است را در نظر بگیریم، و یا برعکس،

خصایصی را که موضوع فاقد آنهاست و پی آمدهای

محمول را در نظر بگیریم و اگر چیزی در هر دو گروه

اینهمان باشد آنگاه محمول نمی تواند به هیچ بخشی از

موضوع تعلق گیرد. (ساله کلیه)

در این حالت ما با دو ضرب روبه رو هستیم. اولی

ضرب اول از شکل دوم است و در آن حد وسط هم در

صغری و هم در کبری محمول واقع می شود؛ که ضرب

سزار^{۱۲} نامیده می شود. و اما دومی ضرب دوم از شکل

دوم است که باز هم حد وسط در صغری و کبری

محمول واقع می شود و ضرب کامسترز^{۱۳} نامیده دارد.

11 Darapti
12 Cesare
13 Camestres

هر مسلمانی معتقد به خداوند است.

هیچ مسلمانی دروغگو نیست.

بعضی کسانی که معتقد به خداوندند دروغگو نیستند.

در اینجا «مسلمان» حد وسط است، «کسانی که معتقد به خداوندند» حد اصغر است؛ و «دروغگو» حد اکبر است.

۲) تشخیص جوهر یا عرض بودن محمول:

کاربرد دیگر اینهمانی در تشخیص جوهر یا عرض بودن محمول است. ارسطو در این باره می‌گوید:

"افزون بر آن، محمول‌هایی که نشانگر جوهر هستند، نشانگر آنند که موضوعی که بر آن حمل می‌شوند با محمول اینهمان است؛ یا با بخشی از محمول اینهمان است؛ ولی محمول‌هایی که نشانگر جوهر نیستند، بلکه به موضوع دیگری گفته می‌شوند که نه با محمول اینهمان است و نه با بخشی از محمول، نشانگر عرض‌هایند؛" (ادیب سلطانی، ۱۳۷۸، 29-25^a83)

پس اگر موضوع با محمول یا بخشی از محمول اینهمان باشد آنگاه محمول بر جوهر دلالت می‌کند. و اما اگر موضوع با محمول یا با بخشی از محمول اینهمان نباشد آنگاه محمول بر عرض دلالت می‌کند. برای نمونه هنگامی که «سفید» بر «انسان» حمل می‌شود، از آنجا که انسان نه با سفید و نه با گونه‌ای سفید اینهمان است بنابراین سفیدی عرضی برای انسان محسوب می‌شود. اما می‌توان گفت انسان با گونه‌ای جاندار اینهمان است. زیرا انسان و جاندار به لحاظ جوهر اینهمان هستند. و جاندار دال بر جوهر است.

۳) مغالطه‌های وابسته به پیامد:

کاربرد دیگر اینهمانی در مغالطه‌های وابسته به پیامد می‌باشد. همانطور که ارسطو می‌گوید:

"ولی پاراشماریهایی که وابسته به پیامداند، بخشی از <پاراشماریهای مربوط به> عرض هستند؛ زیرا پیامد، عارض شده است؛ ولی از عرض در این نکته جداسانند که عرض می‌تواند تنها در مورد یک موضوع الفنجیده شود. برای نمونه اینهمان بودن یک چیز زرد با عسل، و یک چیز سپید با قو؛ هم بدان‌گاه که پیامد همواره در چند چیز برجا است؛ زیرا ما ادعا می‌کنیم که چیزهایی که با یک و همان چیز اینهمان هستند، اندر میان خود نیز اینهمان می‌باشند." (همان، 34-29^b168).

پیامد یعنی هر آنچه در پی می‌آید و منظور همان محمول است. پیامد به دلیل آن که عارض می‌شود، بخشی از عرض است و همانطور که ارسطو اشاره می‌کند تفاوت آن با عرض در این است که عرض تنها در مورد یک موضوع به کار می‌رود اما پیامد در مورد چند موضوع برقرار است. و چون در مورد چند موضوع برقرار است می‌تواند موجب ابطال و مغالطه شود اما همواره چنین نیست که چیزهایی که با یک چیز اینهمان هستند، در میان خود نیز اینهمان باشند. مثلاً «سفیدی» بر برف و قو عارض می‌شود و برف و قو به لحاظ پیامد (سفیدی) اینهمان هستند اما این اینهمانی در بین خود آنها برقرار نیست. یعنی اینهمانی برف با سفید؛ یا قو با سفید برقرار نیست. و یا طبق استدلال ملیسوس «هستی پذیرفته بودن» و «آغاز داشتن» یکی است؛ و هر آنچه هستی پذیرفته باشد، آغاز نیز دارد. و می‌توان گفت چیزی که هستی پذیرفته با چیزی که آغاز دارد اینهمان است. در واقع ملیسوس چنین ادعا می‌کند که آنچه هستی نمی‌پذیرد آغاز ندارد. یعنی «اگر جهان و کائنات هستی نپذیرفته باشد (بیکران) بی‌آغاز خواهد بود.» که این امری غیر ممکن است. و دلیل ابطالش از

۴) تعیین ویژگی بودن یا ویژگی نبودن آنچه که به

عنوان ویژگی بیان می‌شود:

یکی دیگر از موارد کاربرد اینهمانی در تعیین ویژگی بودن یا ویژگی نبودن آنچه که به عنوان ویژگی بیان می‌شود، است. ارسطو برای تعیین اینکه آنچه که به عنوان ویژگی بیان شده، ویژگی نیست، دو حالت زیر را مطرح می‌کند:

(A) "سپس، برای وازدن، باید دید که آیا همان چیز برای همان چیزها، تا آنجا که اینهمانند، ویژگی نیست؛ زیرا بدین گاه آنچه وضع شده که ویژگی است، ویژگی نخواهد بود." (ادیب سلطانی، ۱۳۷۸، ۱۳۳^a25)

27

بنابراین با توجه به اظهار ارسطو برای آن که چیزی ویژگی باشد لازم است که آن چیز را در رابطه با چیزهایی که با هم اینهمان هستند در نظر گیریم؛ به طوری که اگر برای آن چیزهای اینهمان، ویژگی نباشد؛ آنگاه آن چیز ویژگی نیست. برای مثال «خواستنی» و «برگزیدنی» اینهمان هستند، یعنی «آنچه خواستنی است» با «آنچه برگزیدنی است» اینهمان می‌باشد. اما از آنجا که ویژگی «آنچه خواستنی است» این نیست که «نزد برخی از مردم نیکو به نظر رسد». پس ویژگی «آنچه برگزیدنی است» نیز نمی‌تواند «نزد برخی مردم نیکو به نظر رسد» باشد.

و یا در جای دیگر می‌گوید:

(B) "آیا برای چیزهایی که به لحاظ نوع اینهمانند، ویژگی همواره به لحاظ نوع اینهمان نیست؛ زیرا بدین-گاه آنچه وضع شده که ویژگی است، ویژگی موضوع یاد شده نخواهد بود." (ادیب سلطانی، ۱۳۳^a36)

133^b2

پس اگر برای چیزهایی که به لحاظ نوع (جنس) اینهمانند مثلاً برای اسب و انسان، چیزهایی که به عنوان

آنجا است که باید اصل گزاره عکس نقیض شود.

شکل فرمال استدلال ملیسوس چنین است:

$$(p \rightarrow q) \vdash (\sim p \rightarrow \sim q)$$

که به لحاظ منطقی نادرست است و شکل درست

آن به صورت زیر است:

$$(p \rightarrow q) \vdash (\sim q \rightarrow \sim p)$$

یعنی استدلال درست چنین است: «اگر آنچه

هستی می‌پذیرد آغاز دارد» صادق است نتیجه می‌گیریم

«اگر آنچه آغاز ندارد هستی نمی‌پذیرد» نیز صادق

است.

و علت ابطال استدلال ملیسوس نیز در همین نکته

است و استدلال او نمونه‌ای از مغالطه بر پایه عرض

است. از آنجا که مغالطه مربوط به عرض در نتیجه نادانی

از چیستی ابطال است، و شخص نمی‌تواند چیز

«اینهمان» و چیز «این نه آن» را و نیز اینکه کدام یک از

محمول‌ها همه آن عرض‌هایی را دارند که بر خود

موضوع عارض شده است، تشخیص دهد. روشن است

که ابطال بر پایه پیامد نیز چنین است. و یا در مثالی

دیگر: «برابر شدن» و «همان مقدار را یافتن» یکی است.

به عبارتی چنین فرض می‌شود که اگر چیزهایی یک

مقدار داشته باشند، برابرنند؛ آنگاه چیزهایی که برابر

می‌شوند نیز یک مقدار دارند. همانطور که ملاحظه

می‌شود در اینجا پیامد مفروض است و در واقع

می‌گوییم چیزهایی که یک مقدار برابر داشته باشند،

برابرنند. پس این خود دلیلی برای ابطال است. به علاوه

از آنجا که ابطال از راه عرض بر پایه نادانی از چیستی

ابطال قرار دارد، در مورد ابطال بر پایه پیامد نیز چنین

است.

که «رونده دو پا» تنها به انسان تعلق می‌گیرد- آنگاه آنچه که در قسمت (A) گفته شد کاذب می‌شود و یا در جایگاهی دیگر می‌گوید:

(B) "سپس باید بر پایه چیزهایی که اینهمان با هم نسبت دارند درنگریست:- برای وازدن باید دید که آیا <الف> محمولی <مانند A> که <با دو موضوع مانند β و γ > همانند نسبت دارد، ویژگی <یکی از> موضوع <های> اینهمان <نسبت داشته، مانند β > نیست؛ زیرا سپس محمولی که <با β و γ > اینهمان نسبت دارد <A>، ویژگی موضوعی <دیگر> که با آن اینهمان نسبت دارد <یعنی γ > نخواهد بود. ولی (ب) اگر محمولی <مانند A> که با <دو> موضوع <یعنی β و γ > اینهمان نسبت دارد، ویژگی <یکی از> موضوع <های> اینهمان نسبت داشته، مانند < β > باشد، آنگاه بازهم ویژگی موضوعی <مانند γ > که وضع شده که ویژگی آن است، نخواهد بود." (همان، 137^a8-12)

پس در اینجا ارسطو دو حالت مختلف را بررسی می‌کند:

(الف) در حالت اول دو موضوع A و B که بین آنها نسبت اینهمانی برقرار است؛ وجود دارد و محمول C با هر یک از این دو موضوع نسبتی همانند دارد. حال اگر C ویژگی یکی از موضوع‌های اینهمان نسبت داشته مثلاً A، نباشد آنگاه محمولی که با A و B نسبت همانند دارد (یعنی C) ویژگی موضوع دیگری (B) نخواهد بود. برای مثال اگر ویژگی هوشمندی (C) که در رابطه با زیبایی (A) و زشتی (B) همانند رفتار می‌کند - زیرا هوشمندی دانش به هر دو زیبایی و زشتی است - آنگاه اگر ویژگی هوشمندی دانش به امر زیبا نباشد، هوشمندی نمی‌تواند دانش به امر زشت هم باشد.

ویژگی برای آنها وضع می‌شود به لحاظ نوع اینهمان نباشند، آنگاه آن چیزها ویژگی نخواهند بود. برای مثال از آنجا که «خود به خود ایستادن» ویژگی اسب نیست پس «خود به خود جنبیدن» نیز نمی‌تواند ویژگی انسان باشد. چون «خود به خود ایستادن» با «خود به خود جنبیدن» به لحاظ نوع اینهمان نیستند و به هر یک از اسب و انسان تا آنجا که جاندارند عارض می‌شود، اما برای فرد اسب و فرد انسان ویژگی نیست. یعنی ویژگی هر اسب این نیست که همواره خود به خود بایستد پس خود به خود جنبیدن نیز نمی‌تواند ویژگی هر انسان باشد. از طرفی ارسطو برای تعیین ویژگی بودن آنچه که وضع شده ویژگی نیست، نیز دو حالت زیر را مطرح می‌کند:

(A) "ولی برای استوار کردن، باید دید که آیا از برای چیزهایی که به لحاظ نوع اینهمانند، ویژگی همواره همان است؛ زیرا بدین گاه آنچه وضع شده که ویژگی نیست، ویژگی خواهد بود." (همان، ۱۳۷۸، 9-133^b7)

در این حالت بیان می‌شود که اگر چنین وضع شود که چیزی ویژگی نیست اما آن چیز همیشه برای چیزهایی که به لحاظ نوع اینهمانند ویژگی باشد، می‌توان نتیجه گرفت که آن چیز ویژگی است. برای مثال اگر «رونده دوپا» ویژگی «انسان» است پس می‌توان گفت که «بالدار دوپا» ویژگی پرنده است. از طرفی انسان و پرنده به لحاظ جنس اینهمان هستند و تحت جنس «جاندار» قرار می‌گیرند، و «رونده» و «بالدار» فصل‌های جنس جاندار هستند. اما اگر یکی از این دو خصوصیت تنها به یک نوع تعلق بگیرد مثلاً «بالدار» که تنها به نوع پرنده تعلق می‌گیرد؛ و دیگری به نوع‌های متعددی تعلق بگیرد مثلاً «رونده چهار پا» که علاوه بر اسب، بر سایر چهارپایان نیز تعلق می‌گیرد- در حالی

دهد که هست شود؛ یعنی: یا «تعریف» یا «ویژگی» یا «جنس» یا «عرض»^۱ (ادیب سلطانی، ۱۳۷۸، ۱۰۱^b25) و در فصل پنجم هر یک از این چهار عنصر را به شرح زیر معرفی می‌کند. او تعریف را اینگونه شرح می‌دهد:

"تعریف گفتاری که نمایانگر «چه بود این بودن» (چیک چیز) است؛ که یا بوسیله یک گفتار یا عبارت به جای یک نام فرا داده می‌شود، و یا بوسیله یک عبارت به جای یک عبارت. زیرا همچنین می‌توان برخی چیزها را که به وسیله گفتار تعریف نشانگری شده‌اند، تعریف کرد. ولی کسانی که فرادش را به وسیله یک نام - به هر صورتی که باشد، عملی می‌سازند، هویدا است که به این شیوه تعریف چیزی را فرا نمی‌دهند؛ چون هر گونه تعریف، گونه‌ای عبارت/گفتار است. با اینهمه می‌توان چنین شیوه فرادش را چونان «تعریف‌واره» بر نهاد." (همان، ۱۰۲^a1-7)

بنابراین طبق تقریر ارسطو، تعریف گفتار یا عبارتی است که ماهیت و «چه بود این بودن» یک چیز را روشن می‌کند. اجزای تعریف شامل جنس و فصل است که ماهیت را روشن می‌کنند. بنابراین نه تنها «تعریف» خود یکی از حمل‌پذیرها است، بلکه اجزای آن نیز از حمل‌پذیرها به شمار می‌روند. همچنین با یک نام نمی‌توان یک تعریف را ارائه کرد و از نظر ارسطو تعریف ارائه شده از طریق یک نام تعریف نبوده بلکه «تعریف‌واره» است. به این دلیل به آن تعریف‌واره می‌گویند که دیگر خبری از جنس و فصل، که از اجزای تعریف هستند؛ نیست. تعریف «زیبایی» به «زیبندگی» نوعی تعریف‌واره است. اگر در تعریف جنس‌های متضاد داشته باشیم، فصل‌ها ممکن است اینهمان و یا متضاد باشند. همچنین ممکن است جنس‌ها اینهمان و

ب) در حالت دوم دو موضوع A و B وجود دارد که محمول C با هر یک از این دو موضوع نسبتی اینهمان دارد. اگر C ویژگی یکی از موضوع‌های اینهمان نسبت داشته مثلاً A، باشد؛ آنگاه باز هم ویژگی موضوع B که وضع شده که ویژگی آن باشد، نخواهد بود. برای مثال اگر «هوشمندی» دانش به امر زیبا باشد، آنگاه ویژگی «هوشمندی» دانش به امر زشت نیز نخواهد بود. زیرا امکان‌پذیر نیست که یک چیز ویژگی چند موضوع باشد. اما این تعبیر نیز کاذب است زیرا هر آنچه نسبت اینهمان دارد، یک محمول یگانه است که با موضوعات بسیار نیز قابل سنجش است.

شایان ذکر است که مطلب ارائه شده در (۲-۵-۴) بسیار مشابه مطلبی است که پیشتر در (۲-۳-۵) ارائه شد و این نزدیکی گواهی بر آن است که اینهمانی نوعی و جنسی در واقع بیان دیگری از «هماندی» است.

۵) تفکیک بین حمل‌پذیرها و حمل‌ناپذیرها:

از دیگر کاربردهای اینهمانی تفکیک بین حمل‌پذیرها و حمل‌ناپذیرها است:

ارسطو در فصل‌های چهارم تا نهم از دفتر یکم جایگاه‌ها از حمل‌پذیرها سخن می‌گوید. که بنا بر آن موضوع هر گزاره جدلی «نوع» و محمول آن یا «جنس» است، یا «تعریف»، یا «خاصه»، یا «عرض». پس حمل‌پذیرها از نظر ارسطو عبارتند از:

۱- تعریف ۲- جنس ۳- ویژگی (عرض خاص) ۴-

عرض عام

همچنان که ارسطو می‌گوید:

"اینکه از آنچه یاد شده هویدا است که برابر با بخش‌بندی کنونی ما بر روی هم چهار بن پار رخ می-

اگر ما تعریف را از طریق حدهای پسین تر ارائه دهیم
آنگاه برای یک چیز چندین تعریف متفاوت قابل ارائه
است. از آنجا که ارسطو می‌گوید:

"ولی با اینهمه برای کسانی که نمی‌توانند چیزها را
از طریق چنین وسیله‌ها (یعنی حدهای پیشین تر)
بشناسند، شاید ضروری باشد که گزاره‌ی تعریف را به
وسیله‌ی چنان حدهایی که نزدشان شناخته است تشکیل
داد." (ادیب سلطانی، 141^b17-21)

پس منظور او از حدهای پسین تر، حدهایی هستند
که با آن که پیشین نیستند اما برای مردم شناختنی
هستند. برای مثال بین نقطه، خط، صفحه و حجم؛ نقطه
مرز خط است و نسبت به خط پیشین تر است. یعنی
برای آنکه خطی ایجاد شود باید نقاطی باشند که به هم
متصل شده و خط را پدید آورند. از طرفی خط مرز
صفحه است و نسبت به آن پیشین است؛ و در نهایت
صفحه مرز حجم است و نسبت به آن پیشین است. اما
نزد عموم حجم ملموس تر از صفحه است و صفحه
ملموس تر از خط؛ و خط ملموس تر از نقطه است به
طوری که درک نقطه به فهم بیشتری احتیاج دارد. اما
ممکن است برای کسی یک چیز شناختنی تر باشد و
برای دیگری چیزی دیگر؛ و همه چیزها نزد همگان به
یک اندازه شناختنی تر نیستند. همچنین میزان شناختنی
بودن چیزها برای انسان‌ها در زمان‌های مختلف،
متفاوت است. همانطوری که ارسطو اشاره می‌کند:

"هرگز نباید حتی برای همان انسان همواره همان
تعریف فرا داده شود." (همان، ۱۳۷۸، 142^a2-3)

بین جنس و فصل و نوع، جنس و فصل مطلقاً
شناختنی تر و پیشین تر از نوع هستند. به این دلیل جنس
و فصل نسبت به نوع پیشین هستند که با حذف آنها،
نوع نیز حذف می‌شود. و به این دلیل شناختنی تر هستند

همه فصل‌ها یا بخشی از آنها متضاد باشند، و یا هم
جنس‌ها و هم فصل‌ها متضاد باشند. اما ممکن نیست هر
دوی جنس‌ها و فصل‌ها در تعریف اینهمان باشند.
ارسطو بیان می‌کند که:

"در پیرامون تعریف‌ها بیشترین میزان بحث بر سر
آن است که آیا چیزها «اینهمان/همان» اند یا دیگرسان."
(همان، 102^a8-9)

پس اینهمان بودن یا اینهمان نبودن چیزها در
تعاریف مؤثر است. و اما در جای دیگری می‌گوید:

"برای استوار کردن تعریف، بسنده نیست نشان داده
شود که دو چیز اینهمانند. با اینهمه برای وازدن تعریف
خود بسنده است نشان دهیم که دو چیز اینهمان نیستند."
(همان، ۱۳۷۸، 102^a17-18)

در نتیجه روشن است که اینهمان بودن دو چیز
شرط لازم برای ارائه یک تعریف است اما کافی نیست.
به طوری که ممکن است دو چیز اینهمان باشند اما
نتوان با استفاده از اینهمانی آنها، تعریفی ارائه داد. اما
اگر دو چیز اینهمان نباشند به ضرورت نمی‌توان درباره
آنها تعریفی ارائه کرد. چنانچه محمول‌هایی که در
گزاره تعریف گنجانیده می‌شوند تنها محمول‌هایی
باشند که بر آن چیز در مقوله چیستی حمل می‌شوند
آنگاه آن گزاره که با استفاده از جنس‌ها و فصل‌ها
ایجاد شده است، قطعاً تعریف است. علاوه بر اینها در
مورد برقرار بودن یک تعریف باید بنیمیم که آیا تعریف
از حدهای پیشین تر و شناخته تر تشکیل شده است یا از
حدهای پسین تر. به طور معمول ما در تعریف به دنبال
آنیم که از طریق حدهای پیشین تر و شناخته تر چیزی را
شناسایی کنیم. همچنین در تعریف باید ماهیتی که از
طریق تعریف آشکار می‌شود با آن چیزی که تعریف
شده است (تعریف درباره آن است.) اینهمان باشد. اما

حمل‌پذیر دیگری که ارسطو به آن می‌پردازد، ویژگی است. تعریف ویژگی از ارسطو چنین است: "و اما «ویژگی» [=«خاصه»] آن است که هر چند «چه بود این بودن» یک چیز را هویدا نمی‌سازد، ولی با اینهمه تنها به آن چیز تعلق می‌گیرد، و بر آن چیز متقابلانه حمل می‌شود." (ادیب‌سلطانی، 19-20^a 102)

همانطور که پیداست ویژگی همان عرض خاص است که اگر چه ماهیت یک چیز را آشکار نمی‌کند اما با این حال مختص به همان یک چیز است و درباره آن یک چیز به کار می‌رود. و چون مختص به همان یک چیز است می‌توان گفت متقابلاً بر آن چیز حمل حمل می‌شود یعنی آن چیز نیز تنها در رابطه با آن ویژگی است، و ویژگی بر آن چیز به نحو دوسویه عمل می‌کند. مثلاً «پذیرنده دانش بودن» ویژگی انسان است و به جز انسان موجود دیگری قابلیت پذیرش و کسب دانش را ندارد؛ و دلیل گفتن «متقابلاً» این است که هم می‌توان گفت «انسان پذیرنده دانش است.»، و هم می‌توان گفت «پذیرنده دانش انسان است.».

یکی دیگر از حمل‌پذیرهایی که ارسطو مطرح می‌کند جنس است و در توضیح جنس می‌گوید: "ولی «جنس» چیزی است که بر چندین چیز که از نگرگاه نوع جداسان‌اند، در مقوله چیستی حمل می‌شود." (همان، ۱۳۷۸، 32-33^a 102)

پس جنس نیز به ماهیت اشاره می‌کند و از اجزای تشکیل دهنده ماهیت شیء است، که بر چند شیء مختلف در نوع؛ در پاسخ به این پرسش که «آنها چیستند؟» حمل می‌شود. مثلاً وقتی پرسند: «انسان چیست؟» در پاسخ می‌توان گفت «جاندار است.» و جاندار جنس انسان است. و یا اگر پرسند: «انسان اسب و سگ چیست؟» باز هم در پاسخ می‌توان

که با شناختن نوع، جنس و فصل نیز به ضرورت شناخته می‌شوند؛ اما با شناختن جنس و فصل هیچ ضرورتی برای شناختن نوع ایجاد نمی‌شود، پس نوع ناشناخته‌تر است.

ارسطو در این باره می‌گوید:

"ولی اینها به سان مطلق شناخته‌تر و پیشین‌تر از نوع هستند..."

با شناخته شدن نوع، جنس و فصل نیز به ضرورت شناخته خواهند شد؛ ولی با شناخته شدن جنس و فصل، ضروری نیست که نوع هم شناخته آید." (همان، 141^b 28-35، ۱۳۷۸)

پس تعریفاتی که از راه حدهای پسین‌تر ارائه می‌شوند، متفاوت هستند. و از آنجا که هر تعریفی یک ماهیت را نمودار می‌سازد پس نمی‌تواند با آن چیز تعریف شده اینهمان باشند. در نتیجه طبق نظر ارسطو: "بنابراین هویدا است که آن کس که از راه حدهای پیشین‌تر و شناخته‌تر تعریف نکرده باشد، حبه هیچ وجه < تعریف نکرده است." (همان، 141^b 1-3)

از طرفی در مبحث تعریفات اگر چیزی تعریف شود آنگاه هر چیز دیگری که با آن چیز اینهمان باشد، با تعریف ارائه شده درباره آن چیز نیز سازگار است. یعنی آن تعریف درباره هر آنچه که با موضوع مورد تعریف اینهمان است، نیز به کار می‌رود. همچنانکه ارسطو در این زمینه قید می‌کند:

"و باز باید دید که آیا او همان چیز را چندبار یاد کرده است؛ برای نمونه با گفتن اینکه «خواهش» «میل به رامش بخش» است؛ زیرا هرگونه خواهش برای رامش بخش است؛ بر این پایه آنچه با خواهش اینهمان است نیز برای رامش بخش خواهد بود." (همان، 141^a 27-30)

گفت «جاندارند». به این ترتیب جنس در رأس نوع قرار می‌گیرد و چندین نوع متفاوت را دربر می‌گیرد.

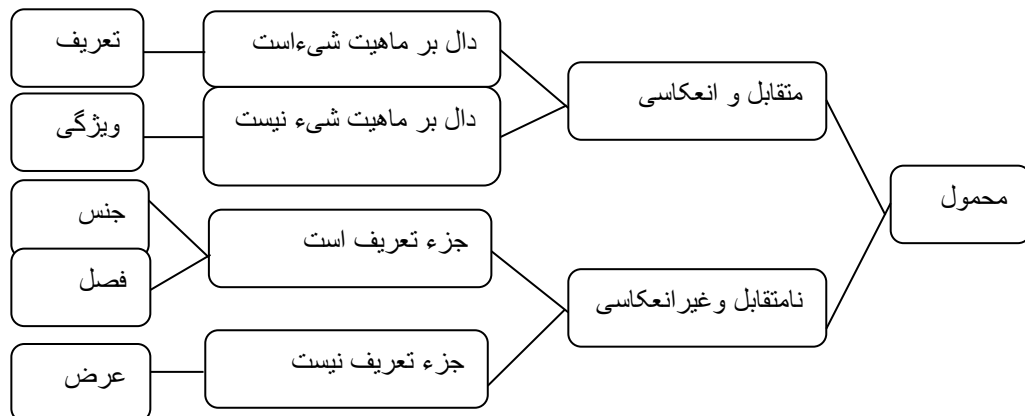
حمل‌پذیر دیگری که ارسطو مطرح می‌کند عرض است. او در باره عرض می‌گوید:

"و اما عرض چیزی است که هر چند هیچ یک از اینها نیست - یعنی نه تعریف است، نه ویژگی است، و نه جنس است، - ولی با اینهمه به چیز تعلق می‌گیرد؛ و همچنین چیزی است که رخدادن می‌پذیرد که به یک و همان چیز - کاتوره هر چه باشد، - تعلق می‌گیرد و تعلق نگیرد؛" (همان، 8-5^b102)

در نتیجه این بیانات می‌توان گفت که عرض مورد نظر ارسطو همان عرض عام است که برخلاف ویژگی (عرض خاص)، در مورد چند چیز برقرار است و می‌تواند بر آن چیزها - هر چه که باشند - حمل شود یا

حمل نشود. پس برخلاف ویژگی، از موضوع مرتبط با خود قابل انفکاک است. عرض (عرض عام) به دلیل عام بودنش نمی‌تواند بر موضوع متقابلاً حمل شود. همچنین برخلاف تعریف ماهیت را آشکار نمی‌کند. برای مثال «نشسته» یا «خوابیده» عرض هستند. «خوابیده» برای انسان به کار می‌رود اما انسان تنها موجودی نیست که می‌خوابد بلکه خوابیدن برای سایر جانداران نیز به کار می‌رود. به علاوه عرض ممکن است در زمانی معین و نه به صورت مطلق بلکه به صورت موقت به عنوان ویژگی به کار رود. مثلاً اگر خوابیدن در زمانی معین فقط به انسان تعلق بگیرد، می‌توان گفت به صورت موقت برای انسان ویژگی محسوب می‌شود. اما عرض هرگز نمی‌تواند به صورت مطلق به عنوان ویژگی به کار رود.

می‌توان دسته‌بندی کلی و نهایی حمل‌پذیرها را به صورت زیر ارائه کرد:



«آن سفید چوب است.» یا «آن سفید راه می‌رود.» که در آنها سفید نمی‌تواند موضوعی برای چوب یا انسان باشد مثلاً نمی‌توانیم بگوییم که سفید بخاطر سفید بودنش تبدیل به نوعی چوب گشته است. در حالی که شکل حمل‌پذیر آنها چنین است که: «آن چوب سفید

تا به اینجا آنچه ذکر شد در باره حمل‌پذیرها بود، که از بین این چهار حمل‌پذیر تنها تعریف و ویژگی با اینهمانی مرتبط بودند. در مقابل حمل‌پذیرها، حمل‌ناپذیرها قرار دارند که به هیچ وجه در آنها اینهمانی بین موضوع و محمول قابل طرح نیست. حمل‌ناپذیرها مثل

به علاوه از نظر ارسطو چنانچه گزاره تعریف و موضوع تعریف (آنچه تعریف درباره آن اظهار شده)، اینهمان باشند؛ آنگاه هر دو به یک میزان قید «بیشتر» را می پذیرند. طبق تحلیل ارسطو چنانچه هر دو به یک میزان «بیشتر» را نپذیرند، اینهمان نخواهند بود. او در این خصوص می گوید:

"افزون بر آن باید دید که آیا چیز گفتگوشونده «بیشتر» را می پذیرد، هم بدان گاه که آنچه همخواند با گزاره‌ی تعریف فرا داده شده است، «بیشتر را» نمی پذیرد. یا وارون آن، آنچه همخواند با گزاره تعریف فرا داده شده است، «بیشتر را» می پذیرد، ولی چیز گفتگوشونده «بیشتر را» نمی پذیرد؛ زیرا یا هر دو باید بیشتر را بپذیرند، یا هیچ یک نباید بپذیرد، چون همانا آنچه همخواند با گزاره تعریف فرا داده شده است، با چیز گفتگوشونده اینهمان است." (همان، ۱۳۷۸، 9-146^a)
برای مثال اگر «آتش» را به «جسمی دارای لطیف» -ترین بخش‌ها» تعریف کنیم، آنگاه شعله آتش تر از نور است در حالی که شعله کمتر از نور «جسمی دارای لطیف ترین بخش‌ها» است و نور لطیف تر از شعله است. پس در این مثال موضوع تعریف یعنی «شعله» و گزاره تعریف یعنی «جسمی دارای لطیف ترین بخش‌ها» اینهمان نیستند، زیرا موضوع تعریف بیشتر را می پذیرد و آتش تر است، اما گزاره تعریف بیشتر را نمی پذیرد. و نور بیشتر از شعله دارای لطیف ترین بخش‌ها است.

ویژگی‌های اینهمانی در منطق ارسطو:

(۱) تعدی:

از جمله ویژگی‌های اینهمانی که ارسطو به آن اشاره می کند ویژگی متعدی بودن آن است که در

است. «یا آن انسان راه می رود». ارسطو در باب چنین مثال‌هایی بیان می کند که:

"پس اگر لازم باشد قانون وضع کنیم، بگذارید اینگونه گزاره <یعنی اینکه آن خوب سفید است.> را حمل کردن بگوییم، اما آن گزاره <یعنی اینکه آن سفید خوب است.> را یا به هیچ وجه «حمل کردن» نخوانیم یا «حمل کردن به معنای مطلق» نخوانیم." (ادیب سلطانی، ۱۳۷۸، 20-16^a83)

و اما کاربرد دیگر اینهمانی در تعیین همنام‌ها می باشد. بطوریکه ارسطو در این باب می گوید:

"ولی همچنین باید جنس‌های محمول‌هایی که پیرو نام بیان می شوند را درنگریست که آیا در همه موردها اینهمانند <یا نه>؟ زیرا اگر اینهمان نباشند، آنگاه هویدا است که آنچه گفته شده همنام است." (همان، 4-107^a)

6

همنام‌ها یا لفظ‌های مشترک، چیزهایی هستند که تنها در نام مشترک‌اند و تعریف ذات آنها با نام یکی نیست. در مقابل یکنام‌ها چیزهایی هستند که هم در نام مشترک هستند و هم تعریف ذات آنها با نام همخوانی دارد و یکی است. طبق این تقریر ارسطو چنانچه جنس‌های محمول‌هایی که بدنبال یک لفظ می آیند، اینهمان نباشد؛ یعنی آن لفظ مشترک در هر معنایی به یک جنس خاص تعلق پیدا کند آنگاه آن لفظ همنام است. برای مثال: «خوبی» در پزشکی به معنای تندرستی است، در روان به معنای کیفیتی معین است مثلاً خویشنداری و دلیری؛ در زمان به معنای در وقت مناسب رخ دادن است و یا به معنای «به اندازه نگه داشتن» است؛ پس گاهی به مقوله کیفی و گاهی به مقوله کمی تعلق می گیرد. پس «خوبی» یک همنام است.

$$6. \sim (A = C \rightarrow B = C) \rightarrow \sim (A = B)$$

$$7. (A = B) \rightarrow (A = C \rightarrow B = C)$$

trans 6

$$8. [(A = B) \& (A = C)] \rightarrow (B = C)$$

exp 7

$$9. \forall A \forall B \forall C [(A = B) \& (A = C)] \rightarrow (B = C) \quad \text{UG 8}$$

که صحیح است. (9) شکل دیگری از (4) است با

این تفاوت که در اینجا «چیز سوم» A است و «چیزهای

اول و دوم»، B و C است.

۲) انعکاسی:

خاصیت دیگری که ارسطو برای اینهمان‌ها مورد

بررسی قرار می‌دهد، خاصیت انعکاسی بودن است. اما

ارسطو در بررسی خود خاصیت انعکاسی بودن

اینهمان‌ها را نمی‌پذیرد. وی درباره جنس‌ها بیان می‌کند

که:

"نمی‌توانیم جنس‌ها را متقابلاً یکی بر دیگری حمل

کنیم، زیرا در این صورت یک جنس با نوعی از خود

اینهمان خواهد گشت." (همان، ۱۳۷۸، 10-11^b 83)

لفظ متقابلاً در گفته ارسطو به معنای انعکاسی بودن

است. اینهمانی مربوط به جنس‌ها خاصیت انعکاسی

بودن را ندارد زیرا از آنجا که در سلسله انواع و اجناس

هر جنسی برای جنس قبلی خود نوع محسوب می‌شود؛

اگر بگوییم جنس‌ها بر یکدیگر متقابلاً حمل می‌شوند

آنگاه همانطور که ارسطو اذعان داشته یک جنس با

نوعی از خود اینهمان خواهد گشت و این غیر ممکن

است. برای مثال اگر X در سلسله اجناس فراتر از جنس

Y باشد؛ Y برای X نوع محسوب می‌شود. و طبق

تحلیل ارسطو جنس X با بخشی از Y برابر می‌باشد و Y

نیز با بخشی از X برابر است، و هر یک از این دو با

بخشی از بخشی از بخشی از ... خود اینهمان خواهد

بود و تسلسل به وجود می‌آید که غیر ممکن است.

بنابراین برای اینهمانی اجناس و انواع نمی‌توان گفت

دفتر هفتم (اتا) خاصیت متعددی بودن اینهمانی را

اینگونه بیان می‌کند که:

"اگر یکی از دو چیز (-) اینهمان برای مثال A از A

و B) با یک چیز سوم (C) اینهمان باشد، آنگاه دیگری

(B) نیز با (C) اینهمان است؛ زیرا اگر هر دو (A و B)

با همان چیز (C) اینهمان نباشند آنگاه خود A و B

اینهمان نخواهند بود." (ادیب‌سلطانی، 30-33^a 152)

باید توجه داشت که ارسطو این خاصیت را به طور

کلی بیان می‌کند و به نام یا مفهوم بودن A و B اشاره‌ای

نمی‌کند. همچنین اگر جمله «اگر هر دو (A و B) با

همان چیز (C) اینهمان نباشند آنگاه خود A و B

اینهمان نخواهند بود.» را به شکل صوری بیان کنیم به

ضابطه زیر خواهیم رسید:

$$1. \sim (A = C \& B = C) \rightarrow \sim (A = B)$$

$$2. (A = B) \rightarrow (A = C \& B = C)$$

trans 1

$$3. \forall A \forall B \forall C [(A = B) \rightarrow (A = C \& B = C)] \quad \text{UG 2}$$

اما (3) درست نیست، زیرا لازم است که دو چیز

اینهمان با یک چیز سوم، خود نیز اینهمان باشند؛ اما

لازم نیست که دو چیز اینهمان، حتماً با یک چیز سومی

نیز اینهمان باشند. بلکه درست آن است که به صورت

زیر باشد:

$$4. \forall A \forall B \forall C [(A = C \& B = C) \rightarrow (A = B)]$$

پس ارسطو باید می‌گفت:

«زیرا اگر آن دو با هم اینهمان نباشند، با همان چیز

نیز اینهمان نخواهند بود.» که با عکس نقیض (4) به

دست می‌آید:

$$5. \forall A \forall B \forall C [\sim (A = B)$$

$$\rightarrow \sim (A = C \& B = C)]$$

چنانچه جمله (1) ارسطو با رابطه استلزام نوشته

شود، به شکل صوری که در زیر ارائه می‌شود، است:

در مورد اینهمانی «جامه» و «ردا» می‌توان یک چیز واحد برای مثال «سفید» را به دو طرف اضافه کرد و گفت: «جامه سفید» و «ردای سفید» که بازهم اینهمان هستند و خاصیت افزایشی-کاهشی برای اینهمانی نام‌ها برقرار است.

تفاوت اینهمانی با همانندی از نظر ارسطو:

همانطور که در قسمت «تعریف همانندی» اذعان شد؛ «همانندی» در نظر ارسطو به معنای تشابه می‌باشد و برای آن که دو چیز متشابه باشند لازم نیست که آن دو چیز عیناً یکی باشند؛ بلکه تنها کافیست که آن دو چیز حداقل در یک حالت یا به لحاظ یک ویژگی مشابه باشند. از طرفی طبق بخش «تعریف اینهمانی»؛ بیان شد که ارسطو اینهمانی را به معنای «یگانگی عددی» می‌داند. همانندی در تشکیل تعریف اینهمانی ارسطویی نقش چشمگیری دارد و به خصوص در اینهمانی مربوط به مفاهیم؛ یعنی اینهمانی به لحاظ جنس و اینهمانی به لحاظ نوع، تا آنجا که همانطور که قبلاً هم ذکر شد؛ اینهمانی به لحاظ نوع و جنس مستلزم همانندی است و در این دو مورد اینهمانی همان همانندی است. اما زمانی که اینهمانی بین نام‌ها مطرح می‌شود-یعنی اینهمانی عددی یک شیء با خودش- دو نامی که برای یک شیء به کار می‌روند، اینهمان‌اند و شیء مورد نظر با خودش عیناً یکیست؛ نه آنکه با خودش به لحاظی خاص همانند باشد. در نتیجه می‌توان اینهمانی را برای یک شیء مطرح کرد درحالی که همانندی چنین قابلیت ندارد و رابطه‌ای است که اساساً بین دو شیء یا دو مفهوم برقرار است در حالی که اینهمانی عددی بین یک شیء با خودش برقرار است. در نهایت می‌توان گفت که همانندی معنایی وسیع‌تر از اینهمانی را دربر

خاصیت انعکاسی برقرار است. همچنین توجه داریم همانطوری که قبلاً اظهار شد خاصیت انعکاسی بودن در مورد «تعریف» و «ویژگی» نیز برقرار است.

۳) خاصیت افزایشی یا کاهشی:

سومین خاصیتی که ارسطو درباره دو چیز اینهمان بررسی می‌کند، خاصیت افزایشی یا کاهشی است. او در این زمینه می‌گوید:

"آیا افزون نهادگی هریک از آن دو چیز به یک چیز سوم همان کل را ایجاد نمی‌کند. یا آیا کاستگی یک چیز واحد از هر دوی آنها، چیزی دیگرسان باقی می‌گذارد؟" (ادیب سلطانی، ۱۳۷۸، ۱۱-۱۲^b152)

یعنی اگر به دو چیز اینهمان یک چیز واحد اضافه کنیم و یا یک چیز واحد را از آنها کم کنیم، آیا باز هم اینهمان هستند یا خیر؟ ارسطو در این باره مثال می‌آورد که اگر بگوییم «دو برابر نیمه» و «چند برابر نیمه» اینهمان هستند، آنگاه اگر از هر دو «نیمه» کاسته شود باید باقی‌مانده اینهمان باشد که روشن است چنین نیست و «دو برابر» و «چند برابر» اینهمان نیستند. بنابراین مشخص می‌شود که نمی‌توان خاصیت افزایشی یا کاهشی را برای اینهمانی مطرح کرد. اما مثال مطرح شده از سوی ارسطو از اساس خطاست زیرا «دو برابر نیمه» و «چند برابر نیمه» اساساً اینهمان نیستند که بخواهیم از اینهمانی «دو برابر» و «چند برابر» سخن بگوییم. برای مثال اگر اینهمانی «انسان» و «حیوان ناطق» را در نظر بگیریم می‌توانیم «خوشحال» را به دو طرف اضافه کرده بدون آنکه مشکلی پیش آید و بگوییم انسان خوشحال = حیوان ناطق خوشحال است. همچنین باید توجه داشته باشیم که ارسطو خاصیت افزایشی-کاهشی را تنها درباره اینهمانی بین مفاهیم مطرح کرده است؛ اما اگر اینهمانی بین نام‌ها را در نظر بگیریم مثلاً

دارد و این دو (اینهمانی و همانندی) در منطق ارسطو یکی نیستند. نسبت اینهمانی و همانندی عموم و خصوص مطلق است. بحث ما در این رساله بر «اینهمانی» متمرکز است و نه بر «همانندی».

نتیجه‌گیری

ارسطو بین اینهمانی، وحدت، مساوی و همانندی تمایز قائل است. مساوی و وحدت مفاهیمی هستند که راجع به دو شیء به کار می‌روند اما اینهمانی نام‌های ارسطو در صورتی که نام خاص در نظر بگیریم؛ راجع به یک شیء است و نه دو شیء. همانندی معنایی نزدیک‌تر به اینهمانی دارد اما همانندی نیز با اینهمانی متفاوت است. همانندی معنایی نزدیک‌تر به اینهمانی دارد اما همانندی نیز با اینهمانی متفاوت است. همانندی ارسطو همان تشابه است که به‌طور معمول درباره دو شیء یا دو مفهوم که از لحاظی به هم شباهت دارند به کار می‌رود، ولی اینهمانی از عینیت و یکسانی مطلق سخن می‌گوید و همین ویژگی موجب شده است که اینهمانی و همانندی تمایز داشته باشند. با این وجود دامنه همانندی گسترده‌تر از اینهمانی است و دو چیز اینهمان مستلزم همانندی هم هستند، اما دو چیز همانند الزاماً اینهمان نیستند. متن انگلیسی ارگانون نیز بین لفظ اینهمانی و لفظ همانندی تمایز قائل است. اینهمانی را به Sameness ترجمه کرده‌اند، در حالی که همانندی را به Likeness ترجمه کرده‌اند. در تقسیم‌بندی کلی ارسطو اینهمانی سه قسم است؛ اولین قسم اینهمانی «اینهمانی عددی» است که خود شامل سه قسم دیگر است. این سه قسم عبارتند از:

(۱) اینهمانی عددی بین نام‌ها؛

(۲) اینهمانی عددی بین مفاهیم؛

(۳) اینهمانی عددی بین نام و مفهوم؛

قسم دوم و سوم اینهمانی در واقع «اینهمانی نوعی» و «اینهمانی جنسی» است. همانطور که قبلاً اذعان شد اینهمانی نوعی و جنسی در حقیقت با همانندی یکی است و تنها می‌توان گفت که اینهمانی جاری در این دو قسم همان اینهمانی عددی است؛ بنابراین این دو قسم از طبقه‌بندی ارسطو حذف می‌شوند و اینهمانی ارسطو به معنای واقعی آن تنها با عنوان اینهمانی عددی قابل قبول است.

بنابراین اینهمانی در منطق ارسطو به معانی مختلفی حضور دارد که یکی از آنها اینهمانی شیئی است. وی در بحث حمل‌ها نیاز مبرم به اینهمانی دارد و به وضوح از آن سخن می‌گوید. با این وجود اینهمانی را به عنوان یک ثابت منطقی معرفی نکرده است، زیرا از یکطرف اجازه می‌دهد که نام‌ها بر یکدیگر حمل شوند برای مثال: «سعدی مصلح‌الدین است.»؛ و از طرفی دیگر اجازه می‌دهد که مفاهیم نیز بر هم حمل شوند، مثلاً «نویسنده بوستان نویسنده گلستان است» و همچنین اجازه می‌دهد که مفاهیم بر اسامی حمل شوند مثلاً «سقراط ایستاده است». بنابراین ارسطو نیازی به بحث اینهمانی به عنوان یک ثابت منطقی حس نکرده است و این موجب شده است که ارسطو در قیاسی همچون قیاس مساوات با مشکل مواجه شود. قیاس در نظر ارسطو از سه حد تشکیل می‌شود که در قالب دو مقدمه می‌تواند به تنهایی نتیجه را اثبات کند به شرط آنکه یکی از حدها که از آن به حد وسط تعبیر می‌شود بعینه در هر دو مقدمه تکرار شده باشد. (حاج حسینی، درویشی، ۱۳۹۱) اما در قیاس مساوات حد وسط بعینه تکرار نمی‌شود. برای مثال:

الف مساوی ب است.

- ۳- حاج حسینی، مرتضی (۱۳۸۷): اصل طرد شق ثالث و انگاره تخطی از آن در پارادایم‌های چند ارزشی و فازی، (۸۵-۱۰۰)
- ۴- حاج حسینی، مرتضی، درویشی داریوش (۱۳۹۱): قیاس مساوات و تحلیل چگونگی اعتبار آن در منطق سنتی (همراه با نقد و بررسی رویکردهای مختلف و ارائه رویکردی نوین)
- ۵- حسینی، سید احمد؛ سعیدی مهر، محمد (۱۳۸۹): ذات‌گرایی ارسطویی - سینوی و ذات‌گرایی معاصر، (۱۲۵-۱۴۴)
- ۶- خوانساری، محمد (۱۳۸۷): منطق صوری (جلد اول و دوم)، انتشارات آگاه.
- ۷- کاپلستون، فردریک (۱۳۶۸): تاریخ فلسفه غرب، ج ۱ [یونان و روم]، ترجمه سیدجلال‌الدین محتبوی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی و سروش.
- ۸- کریکی، سول‌ای (۱۳۸۱): نامگذاری و ضرورت، ترجمه کاوه لاجوردی، تهران، انتشارات هرمس.

- 9- Hugh Tredennick, M.A/E. S. Forster, (1960): Aristotle; Posterior Analytics Topica, Harvard University Press
- 10- M.copi, Irving/ Cohen, Carl/ McMahon, Kenneth, (2011): philosophy; Introduction to Logic, Colorado State University

ب مساوی ج است.
الف مساوی ج است.
همانطور که مشاهده می‌کنیم در مقدمه اول «الف» موضوع است و «مساوی ب» محمول است، و در مقدمه دوم «ب» موضوع است و «مساوی ج» محمول است. بنابراین حد وسط در مقدمه اول «ب» است و در مقدمه دوم «ب مساوی» است. «ب» و «ب مساوی» یکسان نیست و نمی‌توان آن را به عنوان حد وسط در نظر گرفت. در نتیجه ارسطو در اینجا قادر به توضیح درستی استدلال نیست، زیرا بین وصف و نسبت تفاوتی قائل نیست. واقعیت این است که همانگونه که منطق‌دانان مسلمان همچون ابن سینا، خواجه نصیرالدین طوسی و خونجی در رویکردهای مختلف اذعان کرده‌اند؛ این قیاس به یک مقدمه خارجی نیاز دارد تا انتقال رابطه تساوی از مقدمات به نتیجه را موجه نماید.

می‌توان تعریفی جامع از اینهمانی ارسطو به صورتی که در زیر می‌آید، ارائه داد:
اینهمانی نسبتی دو موضعی است که به یگانگی عددی یک شیء با خودش، یگانگی عددی یک نام با یک مفهوم و همینطور یگانگی عددی دو مفهوم اشاره می‌کند.

منابع

- ۱- ادیب‌سلطانی، میرشمس‌الدین (۱۳۷۸): منطق ارسطو (ارگانون)، تهران، انتشارات نگاه.
- ۲- افلاطون (۱۳۵۷): دوره آثار افلاطون، ج ۳ [رساله کراتیلوس]، ترجمه محمد حسن لطفی (و رضا کاویانی)، تهران، انتشارات خوارزمی.

